

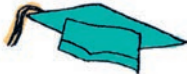
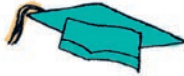
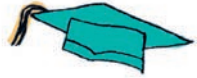
خدا جون سلام به روی ماهت...

جین گودال

در قلمروی شامپانزه‌ها



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!





جین گودال

در قلمروی شامپانزه‌ها

لیبی رومرو

تصویرگر: شارلوت ایجر

مترجم: فاطمه طاهری



سرشناسه: رومرو، لیبی

Romero, Libby

عنوان و نام پدیدآور: جین گودال در قلمروی شامپانزه‌ها/ نویسنده لیبی رومرو؛ تصویرگر شارلوت ایجر؛ مترجم فاطمه طاهری.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص:؛ مصور (رنگی)؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۸۸۰-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: c2019, DK Life Stories Jane Goodall

موضوع: گودال، جین، ۱۹۳۴ - م. -- ادبیات کودکان و نوجوانان

موضوع: Goodall, Jane -- Juvenile literature

موضوع: نخست‌شناسان -- انگلستان -- سرگذشتنامه -- ادبیات کودکان و نوجوانان

موضوع: Primatologists -- England -- Biography -- Juvenile literature

موضوع: زنان نخست‌شناس -- انگلستان -- سرگذشتنامه -- ادبیات کودکان و نوجوانان

موضوع: Women primatologists -- England -- Biography -- Juvenile literature

موضوع: شامپانزه‌ها -- تانزانیا -- ادبیات کودکان و نوجوانان

موضوع: Chimpanzees -- Tanzania -- Juvenile literature

شناسه‌ی افزوده: ایجر، شارلوت، تصویرگر

شناسه‌ی افزوده: Ager, Charlotte

شناسه‌ی افزوده: طاهری، فاطمه، مترجم

رده‌بندی کنگره: QL۳۱

رده‌بندی دیوینی: ۸۵/۸۵۹۹۹[ج]

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۶۱۰۳۹۵۳

۷۱۴۵۹۰۱



انتشارات پرتقال

جین گودال: در قلمروی شامپانزه‌ها

نویسنده: لیبی رومرو

تصویرگر: شارلوت ایجر

مترجم: فاطمه طاهری

دبیر مجموعه: میترا امیری لرگانی

ویراستار ادبی: نسرين نوش امینی

ویراستار فنی: روزین فهم‌حصاری

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: مهدیه عصارزاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: شهرزاد شاه‌حسینی - مینا فیضی - آزاده توماچ‌نیا

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۸۸۰-۸

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شادرنگ

قیمت: ۵۴۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

خواننده‌ی عزیز

علاقه، آرزو، اشتیاق، مأموریت یا رسالت، این‌ها فقط پنج کلمه‌ی ساده هستند، اما اگر آن‌ها را کنار هم بچینید، مسیری را دنبال کنید و از یک مرحله به مرحله‌ی بعدی پیش بروید، اتفاق‌های فوق‌العاده‌ای را تجربه می‌کنید. فقط کافی است نگاهی به داستان زندگی جین گودال بیندازید.

جین از کودکی علاقه‌ی زیادی به حیوانات داشت. آرزویش سفر به آفریقا و بررسی حیوانات وحشی بود. بالاخره رؤیایش به حقیقت پیوست و زندگی‌اش را صرف تحقق این شور و اشتیاق کرد. او پس از مشاهده‌ی مشکلات دریافت واقعاً می‌تواند تغییری ایجاد کند و اشتیاقش به مأموریت و رسالت او در زندگی تبدیل شد و این اشتیاقش به ایجاد تغییر، به مأموریت و رسالت او در زندگی تبدیل شد.

بر عهده گرفتن یک مأموریت و داشتن تعهد، همیشه کار آسانی نیست، اما گاهی ضروری است. اگر کسی را در حال انجام کار اشتباهی می‌بینید، حرف بزنید و عقایدتان را آزادانه بر زبان بیاورید. حرف‌های شما قدرتمندند، گاهی بزرگ‌ترین تغییرات با یک گفت‌وگوی ساده آغاز می‌شوند. جین جایی گفت: «اگر همگی ما خوب گوش کنیم و به همدیگر کمک کنیم، مطمئناً به یاری هم می‌توانیم دنیای بهتری برای همگی موجودات زنده بسازیم. قبول ندارید؟»

امیدوارم از خواندن داستان زندگی او لذت ببرید.

لیلی رومرو



زندگی چین گودال



۱

سال های
کودکی
صفحه ۸

۶

در مسیر
پیشرفت
صفحه ۵۲



۷

دکتر چین و
شهرت
صفحه ۶۰



۹

تغییرات
بزرگ
صفحه ۸۰



۸

بیماری مهلک
صفحه ۷۲



۲

یک دعوت فوق العاده
صفحه ۱۸



۳

رؤیا
به حقیقت پیوست
صفحه ۲۴



۴

زندگی در
جنگل
صفحه ۳۲



۵

کشف بزرگ
صفحه ۴۰

فصلی جدید
صفحه ۹۴



۱۰

غم‌انگیزترین
سال‌های زندگی
صفحه ۸۸



۱۱

فعالیت‌های چین
ادامه دارد
صفحه ۱۰۰

۱۲



سال‌های کودکی

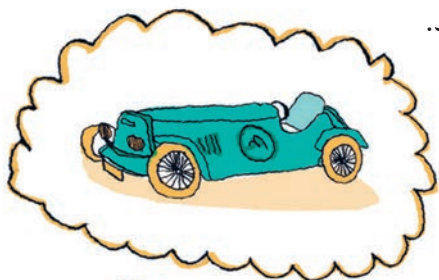
والری جین موریس گودال از بچگی عاشق حیوانات بود. فرقی نداشت بزرگ یا کوچک، لزج یا نرم، پَر دار یا فلس دار باشند، همه دوستان جین بودند.

جین در سوم آوریل سال ۱۹۳۴ در شهر لندن کشور انگلستان به دنیا آمد و تا یک سالگی با پدر و مادرش در طبقه‌ی دوم خانه‌ای آجری و دوخوابه و کوچک زندگی کرد. طبقه‌ی اول خانه که قبل از آن اسطبل بود، مکان مناسبی برای گاراژ پدرش بود.

پدر جین، مورتیمر، مهندس شرکتی بود که کار راه‌اندازی خطوط تلفن در سرتاسر انگلستان را بر عهده داشت. از نظر مورتیمر جذاب‌ترین



بخش کارش، سفرهای مداوم بود. این یعنی می‌توانست با ماشین شرکت که یک کاروان بود، رانندگی کند.



مورتیمر در چهارده سالگی از مادرش رانندگی یاد گرفته بود و از آن به بعد، علاقه و اشتیاق شدیدی به راندن اتومبیل پیدا کرده بود، آن قدر که تصمیم داشت راننده‌ی ماشین‌های مسابقه‌ای بشود.



مادر جین، مارگارت میونوی جوزف، که همه او را وان صدا می‌زدند، از خانه‌ی پدری‌اش در شهر ساحلی بورنموث به لندن نقل مکان کرد. پس از آمدن به لندن مشغول کار منشی‌گری شد، اما عاشق نوشتن بود و خیلی دلش می‌خواست نویسنده شود. وان و مورتیمر در لندن با هم آشنا

شدند و کمی بعد

در سال ۱۹۳۲ ازدواج کردند. اوایل زندگی مشترکشان، پر از شور و شتاب و هیجان بود، این زن و شوهر برای دنبال کردن سلسله‌مسابقات اتومبیل‌رانی مدام دور اروپا در سفر بودند.



حتی بعد از تولد جین هم دست از این علاقه نکشیدند، خصوصاً مورتیمر که بیشتر وقت‌ها خانه نبود و تقریباً بزرگ شدن جین را ندید. البته مورتیمر خودش را به جشن تولد یک‌سالگی دخترش رساند و هدیه‌اش تأثیر ماندگاری روی زندگی جین داشت. او می‌خواست اسباب‌بازی نرم و بامزه‌ای به دخترش هدیه بدهد، به‌خاطر همین یک شامپانزه‌ی عروسکی پارچه‌ای برای جین خرید.

نامش را به یاد اولین بچه‌شامپانزه‌ای که در قفسی در باغ وحش لندن به دنیا آمده بود، جوپیلی گذاشتند. همه‌ی دوست‌های خانوادگی‌شان فکر می‌کردند جوپیلی عروسک ترسناکی است و باعث می‌شود جین کوچولو شب‌ها کابوس ببیند.

اما برخلاف انتظار همه، جین عاشق جوپیلی شد، آن‌قدر که هر جا می‌رفت می‌خواست عروسکش را هم با خودش ببرد.



نام خانوادگی جین

پدربزرگ جین، رجینالد گودال، کوچک‌ترین پسر خانواده بود و دوتا برادر بزرگ‌تر از خودش داشت. خانواده‌ی گودال در کار چاپ بودند، اما به او اجازه‌ی مشارکت در اداره‌ی کسب‌وکار خانوادگی‌شان را ندادند. به‌خاطر همین وقتی رجینالد برخلاف نظر و خواست خانواده با الیزابت موریس ازدواج کرد، به‌عمد کاری کرد تا توجه همه جلب شود.

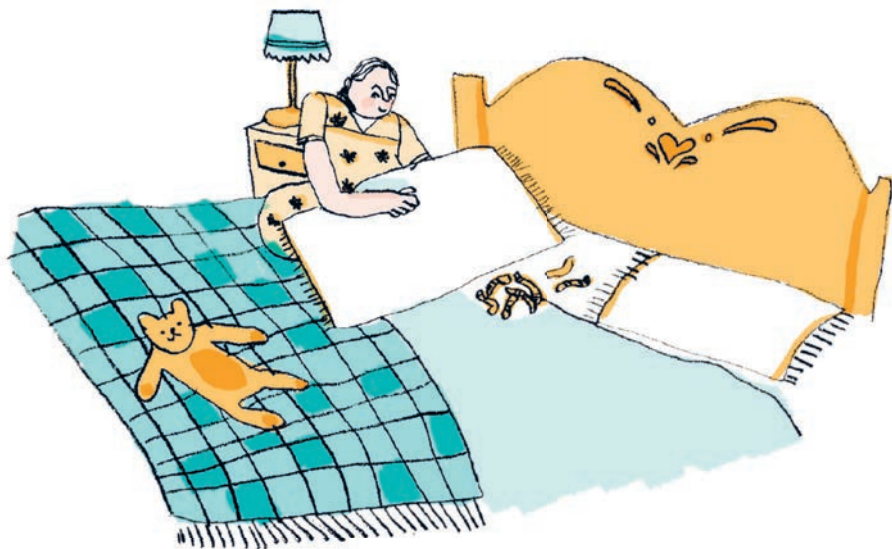
تصمیم گرفت نام‌خانوادگی فرزندانشان، موریس گودال باشد.



جین کوچولو درحالی که جوبیلی را در آغوش گرفته است.

با اینکه جین خیلی بچه بود اما حیوانات را بسیار دوست داشت. وقتی در لندن بودند، دایه‌ی او، یا همان پرستارش، نانسی ساودن، بیشتر وقت‌ها او را به پیاده‌روی‌های طولانی می‌برد و جین عاشق تماشای حیواناتی بود که تند و سریع در فضای آزاد پارک‌های شهر به این طرف و آن طرف می‌دویدند.

کمی بعد آن‌ها به خانه‌ی بزرگ‌تری نقل مکان کردند. او و ننی (جین، نانسی را ننی صدا می‌زد) ساعت‌ها در باغچه‌ی پُرشاخ‌وبرگ و سرسبز خانه گشت می‌زدند و خوش می‌گذرانند.



جین از همه‌ی گل‌ها و پرنده‌ها و حشره‌هایی که در باغچه‌شان زندگی می‌کردند خوشش می‌آمد، اما کرم‌های خاکی را بیشتر از بقیه دوست داشت. شبی، یک عالمه از کرم‌های باغچه را با خود به خانه آورد و روی تختش، زیر بالش قایم کرد. ننی با دیدن آن‌همه کرم، نزدیک بود از ترس سخته کند. به خاطر همین وظیفه‌ی وان بود که کودک نوپای گریانش را قانع کند. وان برای جین توضیح داد که اگر کرم‌ها به خانه‌شان در خاک باغچه برنگردند، می‌میرند.

تولد چهارسالگی جین هم‌زمان شد با تولد خواهرکوچولویش، جودیت ذفنی، که جودی صدایش می‌کردند. تولد جودی برای جین غافل‌گیری ناخوشایندی بود و تا مدت‌ها دنیای امن و کوچک جین زیرورو و آشفته شده بود.

آیا می دانستید؟

مورتیمر یازده بار در مسابقات جایزه‌ی بزرگ استقامت و بازدهی لامنز فرانسه شرکت کرد. در سال ۱۹۵۴ تیم او موفق شد رکورد سرعت در شوره‌زارهای ایالت یوتای آمریکا را بشکند.



جین به نوزاد تازه متولدشده حسودی می‌کرد، چون توجه همه‌ی خانواده را به خود جلب کرده بود.

اما برای جین و خانواده‌اش تغییرهای بزرگ‌تری هم در راه بود، مورتیمر از کارش به‌عنوان مهندس شرکت استعفا داد تا به‌صورت تمام‌وقت راننده‌ی ماشین‌های مسابقه‌ای شود. جین

و خانواده‌اش در ماه مه سال ۱۹۳۹، به فرانسه مهاجرت کردند. با اینکه فرانسه جای خوبی برای پیشرفت راننده‌های ماشین مسابقه‌ای بود، اما ظاهراً آن‌ها بدترین زمان را برای این مهاجرت انتخاب کرده بودند. در اواخر تابستان، شایعه‌ی عملیات جاسوسی و احتمال وقوع جنگ، دهان‌به‌دهان میان مردم می‌پیچید. ترس از جنگ باعث شد خانواده‌ی گودال فوراً به انگلستان برگردند.

آن‌ها بعد از برگشتن از فرانسه، اول به دیدن پدر و مادر مورتیمر رفتند. جین پدر بزرگش را «پاپا» و مادر بزرگش را «دنی نات» صدا می‌زد. دادانی تلفظ کودکانه‌ی مامانی بود. پدر بزرگ و مادر بزرگ جین در خانه‌ای قدیمی در حومه‌ی شهر زندگی می‌کردند. آن‌ها مدتی آنجا ماندند. یک روز، جین کوچولوی پنج‌ساله، ناپدید شد،

همه آن قدر ترسیده بودند که همه جا را دنبالش گشتند و حتی پلیس را هم خبر کردند.

اما چند ساعت بعد، بالاخره سروکله‌ی جین پیدا شد، خسته و هیجان‌زده، با لباسی پوشیده از گاه. به مادرش گفت می‌خواسته بفهمد مرغ‌ها چطور تخم می‌گذارند. به خاطر همین پنج ساعت تمام در مرغدانی زیر گاه‌ها قایم شده و منتظر نشسته.

جین فهمیده بود مرغ‌ها چطور تخم می‌گذارند و نخستین مشاهده‌ی علمی‌اش را هم با



موفقیت به انجام رسانده بود!

کمی بعد از این ماجرا، انگلستان به آلمان اعلان جنگ کرد. مسیر مسابقات اتومبیل‌رانی بسته شد و مورتیمر مجبور شد به خدمت نظام وظیفه برود و با کشتی به فرانسه اعزام شد.

در طول سال‌های جنگ، پدر جین چند باری برای دیدن آن‌ها به انگلستان برگشت، اما دیدارها خیلی کوتاه و دیره‌دیر بود. سرانجام پدر و مادر جین در سال ۱۹۵۲ از هم جدا شدند.

پس از آنکه مورتیمر برای شرکت در جنگ جهانی دوم به فرانسه رفت، جین و مادر و خواهرش هم به بورنموث در انگلستان برگشتند تا با مادر وان که جین او را هم «دنی» صدا می‌زد، زندگی کنند. آنجا شهری ساحلی بود و از شهرهای بزرگ فاصله داشت و به خاطر

جنگ جهانی دوم



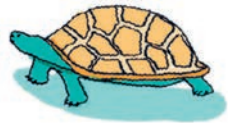
جنگنده‌ی آمریکایی پی-۵۱ ماستنگ

در جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹) نیروهای محور یا متحدین یعنی آلمان، ایتالیا و ژاپن، در برابر متفقین که رهبرشان بریتانیای کبیر، اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده‌ی آمریکا بودند، قرار گرفتند. در این نبرد خونین بیشتر از شصت میلیون نفر کشته شدند و جنگ بعد از بمباران اتمی مردم ژاپن که کار نیروهای ایالات متحده‌ی آمریکا بود، پایان یافت.

همین کمتر مجبور می‌شدند از ترس بمباران سراسیمه به سمت پناهگاه بدوند، تقریباً جای امنی برای گذراندن سال‌های جنگ بود. زندگی در بورنموث اصلاً کسل‌کننده نبود. پدر بزرگ جین خیلی زود از دنیا رفت و بعد از مرگ او، فضای خانه کاملاً زنانه شد. غیر از جین، جودی، وان و ذنی، دو خواهر روان یعنی آلی و اودری هم همان‌جا زندگی می‌کردند. از آن گذشته ذنی اتاق‌های خالی را به زن‌های دیگر هم اجاره می‌داد. زندگی در چنین محیطی باعث شد جین هرگز احساس نکند به‌خاطر دختر



بودن نمی‌تواند کاری را که دلش می‌خواهد، انجام دهد. او آزاد بود هر چیزی را دوست داشت تجربه کند، البته بیشتر دوست داشت کتاب بخواند و از درخت‌ها بالا برود و دور و بر حیوانات بپلکد.



حیوانات زیادی در آن حوالی و در

شهر بورنموث زندگی می‌کردند، جین غیر از حشره‌ها و موجودات کوچکی که در باغ‌ها پیدا می‌کرد، چند همستر، خوکچه‌ی هندی، لاک‌پشت خشکی‌زی و یک لاک‌پشت آبی هم داشت که در ساحل پیدا کرده بود. چند سگ و گربه



هم داشت و آنجا اسب‌سواری هم یاد گرفت.

سگ همسایه، رستی، هر روز، تمام وقت، پیش او بود. جین متوجه هوش سرشار رستی شده بود، با او بازی می‌کرد و چند حقه یادش داده بود.

یک روز جین، تویی را از پنجره به بیرون پرت کرد، رستی از پله‌ها پایین دوید و روی در خانه پنجه کشید تا شاید کسی آن را برایش




انجمن سوسمار آبی

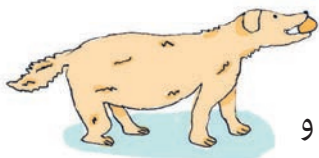
وقتی جین دوازده‌ساله بود، همراه دوستانش یک گروه دوست‌دار طبیعت به‌نام **انجمن سوسمار آبی** راه انداختند. هر کدام از اعضای انجمن باید برای خود اسم یکی از جانوران را انتخاب می‌کردند. جین اسم پروانه‌ای زیبا به‌نام دریاسالار سرخ را برای خود برگزید. او رهبری دقیق و منظم و کمی مستبد بود. برای انجمنشان نشان و علامت مخصوص طراحی کرد، گردش‌های علمی ترتیب داد، مجله درست کرد و یک مجموعه سؤال و آزمون‌های کوچک طراحی کرد و از همه‌ی اعضا خواست در یک زمان مشخص به آن‌ها پاسخ دهند.




دریاسالار سرخ



جین سوار بر دنیل، یکی از اسب‌های اسطبل سوارکاری بوشل در شهر بورنموث انگلستان



باز کند، می‌خواست بیرون برود و توپ را بیاورد. جین وقتی دید رستی جای توپ را فراموش نکرده و مستقیم رفت سراغش و آن را برای جین آورد خیلی تعجب کرد.

با توجه به علایق جین، تعجبی نداشت که یکی از کتاب‌های محبوبش، داستان‌های دکتر دولیتل باشد، این کتاب ماجرای دکتری را که تعداد زیادی حیوان خانگی داشت، تعریف می‌کرد. جین بیشتر از همه به بخش سفر دکتر دولیتل به آفریقا علاقه‌مند بود و همین علاقه باعث شد کتاب‌های بیشتری درباره‌ی این قاره بخواند، مثل کتاب جنگل و کلّ مجموعه داستان‌های تارزان میمون‌ها. جین با خودش عهد بست روزی مثل تارزان شود و در آفریقا کنار حیوانات جنگل زندگی کند!

یک دعوت فوق العاده

تنفر جین از مدرسه رفتن، اگر نگوئیم بیشتر، دست کم اندازه‌ی علاقه‌ی او به گشت‌وگذار در دامان طبیعت بود. از نظر او، مدرسه کسل‌کننده، تکراری و خیلی خیلی خسته‌کننده بود.

البته درس خواندن برای جین جنبه‌های مثبتی هم داشت، مثلاً در مدرسه دوست‌های زیادی پیدا کرده بود و یکی از بهترین دانش‌آموزان کلاسش بود. اما درک نمی‌کرد چیزهایی که در کلاس درس یاد می‌گیرد، چطور او را در رسیدن به هدفش یعنی سفر به آفریقا کمک می‌کنند.

جین در مدرسه‌ای شبانه‌روزی درس می‌خواند، جایی که همه‌ی بچه‌ها در ساختمان و محوطه‌ی مدرسه زندگی می‌کردند. جین درست یک سال قبل از اینکه فارغ‌التحصیل شود و رسماً آدمی بزرگ‌سال به حساب بیاید، دچار بیماری افسردگی شد. بیشتر از همیشه در اتاق می‌ماند و بی‌حال و دل‌مرده روی تختش دراز می‌کشید و کتاب‌های موردعلاقه‌اش را می‌خواند.





کمی بعد در کلاس زیست‌شناسی شرکت کرد، آنجا بود که درباره‌ی علم وراثت و نظریه‌ی تکامل چیزهایی یاد گرفت. برای بررسی و درک نحوه‌ی کار قلب و مغز، خرگوشی را تشریح یا کالبدشکافی کرد. در کلاس زبان انگلیسی به‌عنوان بهترین دانش‌آموز معرفی‌اش کردند و برای انشایی که نوشته بود، برنده‌ی جایزه شد. ناگهان، درس و مدرسه برایش جذابیت پیدا کرد، آینده‌اش دیگر تاریک نبود، پر از امید و آرزو شده بود و بزرگ شدن و قدم گذاشتن به دوران بلوغ و بزرگ‌سالی دیگر خیلی هم ترسناک به نظر نمی‌رسید.

اما پس از فارغ‌التحصیلی هم، هنوز نمی‌دانست می‌خواهد با زندگی‌اش چه کار کند، یعنی می‌دانست، اما برای تحقق رؤیاهایش هیچ برنامه‌ای نداشت. هنوز دوست داشت به آفریقا برود و درباره‌ی حیوانات مطالعه کند و مطلب بنویسد. اما به‌عنوان یک خانم جوان در دهه‌ی ۱۹۵۰، شغل‌های بسیار محدودی برای انتخاب داشت و فقط می‌توانست منشی، پرستار یا معلم شود.

وراثت یعنی چه؟

انتقال صفات از پدر و مادر به فرزندان را وراثت می‌گویند. ژن‌ها تعیین‌کننده‌ی صفات هستند و با انتقال ژن‌ها، صفات هم منتقل می‌شوند.



جین به توصیه‌ی مادرش گوش داد و تصمیم گرفت
به دانشکده‌ی منشی‌گری برود. به‌هرحال برای یک
منشی همه‌جا کار پیدا می‌شد، حتی در آفریقا.

جین به لندن رفت و در مدت ده ماه، مهارت‌های
تندنویسی، ماشین‌نویسی، کتابداری و دفترداری و درست‌نویسی را در
دانشکده‌ی منشی‌گری آموخت.

به‌محض فارغ‌التحصیلی، در کلینیک ورزش‌درمانی خاله‌آلی‌اش
مشغول به کار شد. آنجا به کسانی که از نظر فیزیکی آسیب دیده بودند
کمک می‌کردند تا زودتر بهبود پیدا کنند. کمی بعد به او پیشنهاد شد در
ازای حقوق بالاتر در دانشگاه آکسفورد کار کند. جین پذیرفت، اما خیلی
زود از ماشین‌نویسی و ثبت اطلاعات و پر کردن فرم‌ها خسته و دل‌زده
شد. در این کار، نزدیک‌ترین ارتباط او با آفریقا زمانی بود که دانشگاه
می‌خواست به امپراتور اتیوپی مقامی افتخاری اعطا کند. آن‌ها از جین
خواسته بودند برای او کلاهی مناسب پیدا کند. کار در دانشگاه از این
بیشتر نتوانست او را به آفریقا نزدیک کند.

دانشگاه آکسفورد

